

۲۴۱

آشنا

ماهنامه فرهنگی اجتماعی، سال سی و چهارم

بهمن ماه ۱۴۰۴، قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان



یا صاحب الزمان

آن تازیانه که بوی نرگس می‌داد

پای امام بمان

■ جان جمعیت ■ هم حریم هم حرمت ■ معنای انتظار ■ مخارج قر و فر ■



صبح بی تو

صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد
بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی
عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
جغد برویرانه می خواند به انکار تو اما
خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد
خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد
عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد
روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم
ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد
در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری
آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید
آن که در دستش کلید شهر پر آینه دارد

قیصر امین پور





پیامبر اکرم ﷺ:

دعایی که ابتدایش «بسم الله الرحمن الرحيم» باشد، رد نمی شود.

(الدعوات، ص ۵۲)



۲



۴



۶



۷



۱۲



۱۴



۱۶



۱۸



۲۰



۲۲



ماهنامه فرهنگی اجتماعی، سال سی و چهارم

شماره ۲۴۱، بهمن ماه ۱۴۰۴

مدیر مسئول: کاظم زنگنه

سر دبیر: اصغر عرفان

مدیر داخلی: هادی عبدالرحیمی

گرافیکست و صفحه آرا: محمد صداقت

نویسندگان و مشتاقان همکاری محتوایی و هنری با

نشریه می توانند پرسش های خود را در این زمینه

هر روز از ساعت ۱۴ الی ۱۸ با ما در میان بگذارند

شماره تماس تحریریه:

۰۹۳۶۱۷۳۰۳۶۵

رایانامه:

ashena@shamiim. ir

www. shamiim. ir

برای ارسال مطالب:

khanevade@shamiim. ir



@ShamimeAshena

سلام خدای خوبم

برداشت‌هایی ساده از آیة‌های خدا

حسین ثروتی

آدم که از حقیقت بندگی فاصله بگیره، چه ادعاهایی که نمی‌کنه!
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى

(۲۴ سوره نازعات)

آگه بهت خندیدن، سر کارت گذاشتن و... به وقت جا نزنی! همه‌رو بذار به حسابشون؛ قیامت می‌تونی تلافی کنی!
إِنَّ الَّذِينَ أُجِرُوا...

(۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین)

دیدی گاهی وقتا اون قدر تو خودتی که حوصله هیچ کس رو نداری و به جورایی از همه فراری هستی؟ قیامت آخر بی‌حوصلگی و فراری بودن از همه آدم‌هاست!
يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ...

(۳۴ تا ۳۷ سوره عبس)

شیطان کارش مشخصه، امر به فحشا و منکر؛ نماز هم تأثیرش مشخصه. پس با نماز می‌تونی به جنگ شیطان بری!
...الشَّيْطَانِ... يَا مَرْءَ الْفَخْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...

(۲۱ سوره نور)

بی‌تکلف بودن، پاک و باصفا بودن، به اینه که وقتی رفتی در خونه فامیل یا دوست و اون بهت گفت: الان موقعیت پذیری ندارم؛ بدون این که ازش ناراحت بشی برگردی!
...وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا...

(۲۸ سوره نور)

مهربونی خدا یعنی این که با یک توبه، خدا همه بدی‌های تو رو تبدیل به خوبی می‌کنه، باورت می‌شه؟
...يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...

(۷۰ سوره فرقان)

ساحران به عزت فرعون قسم خوردند، ولی عاقبت به خیر شدند؛ ابلیس به عزت خدا قسم خورد و عاقبت به شر شد. خدا عاقبت به خیرمون کنه!
...قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ...

(۴۴ سوره شعراء)

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ...

(۸۲ سوره ص)

قرآن، راه و رسم زندگی است. حرف‌های خدا در این کتاب، بسیار ساده‌تر و دل‌نشین‌تر از چیزی است که تصور می‌کنیم؛ فقط باید بیش‌تر با این کتاب مأنوس باشیم.

این دو صفحه، برداشت‌های ساده و شخصی نویسنده از برخی آیات است:

برا مظلومیت قرآن همین بس که خدا باید قسم بخوره این کتاب جذبه و شوخی نیست!
إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ

(۱۱ تا ۱۴ سوره طارق)

اگر کسی از شهر دور بود، تو روستا یا حاشیه‌نشین بود، دلیلی نداره فکر کنی سطح فرهنگ و فهم و شعورش از شهری‌ها کمتره؛ نگاه‌ترو درست کن!
وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ...

(۲۰ سوره یس)

یه دفعه وارد نماز نشو، سعی کن قبل از نماز لحظه‌ای یاد خدا باشی تا آمادگی پیدا کنی!
وَذَكَرْ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلِّ

(۱۵ سوره اعلی)

روز قیامت هر کس به کارهایی که کرده نظر می‌کنه، آگه ما این نظارت‌رو تو دنیا داشته باشیم اون‌جا دیگه آرزوی خاک بودن نمی‌کنیم!
... يَوْمَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...

(۴۰ سوره نبا)

می‌دونی که یک روز قراره همه رازها آشکار بشه، پس سعی کن اسرار دلت نقاط مثبت تو باشه که مایه آبروریزی نشه!
يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ

(۹ سوره طارق)

وقتی قیافه و شغل و اطرافیان و مال و منالت خیلی جالب و جذاب به نظرت اومد، بهتره بگی ماشاءالله لا حول و لا قوه الا بالله. تا به وقت غرور نگیرد!

**وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا**

(۳۹ سوره كهف)

بنده خدا باید بهترین گفتار رو داشته باشه و شایسته‌ترین کردار رو، این طوری شیطان نمی‌تونه دشمنی ایجاد کنه!
قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...

(۵۳ سوره اِسرَاء)

خواهشاً کاسه داغ‌تر از آش نشیم. خدای خودمردم با اختیار خودشون ایمان بیارن، ولی ما می‌خوایم مؤمن بشن هر چند با زور و اجبار!
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ...

(۹۹ سوره یونس)

همه محبت‌ترو به دفعه خرج نکن اول لیاقت‌ها و ظرفیت‌های طرفو در نظر بگیر!

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ...

(۱۴۲ سوره اعراف)

خدای تو همون خدای ابراهیمه، پس می‌شه وقتی تو آتیش مشکلات هم افتادی، سالم و سربلند بیرون بیای.
...قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا...

(۶۸ و ۶۹ سوره انبیاء)

وقتی عاشقش بشی، دیگه تو زندگی آرام و قرار نداری و همه وجودت می‌شه عجله و شتاب برا جلب رضایتش؛ چه عالمی دارن این عشاق الله!

...وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى

(۸۳ و ۸۴ سوره طه)

اگه می‌خوای از زندگیت راضی باشی، باید اول نسبت به حرفایی که بهت می‌زنن صبر کنی و بعد هم قبل از طلوع و غروب خورشید و لحظاتی از شب و روز به ذکر خدا مشغول باشی.

...لَعَلَّكَ تَرْضَى

(۱۳۰ سوره طه)

بی‌ظرفیت نباش و تو امتحانای خدا آرزوی مرگ نکن. بعد می‌فهمی همون باعث روشنی چشمته.

...يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُرْتَابَةُ اقْبَلِي بِحَسَنَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَأَطِيعِي أَمْرًا يُسْرِعُ لَكَ فِيهِ الْوَيْلَ...

(۲۳ تا ۲۶ سوره مریم)



یادداشت‌های آشنا

حق زندگی

محمدحسین ندیمی

(پژوهشگر و کارشناس حوزه خانواده و جمعیت)

بدنش داشت، به آرامی از جای خود بلند شد. لرزش بدنش که گویی نتیجه یک بیماری مادرزادی بود، حتی در صدایش نیز حس می‌شد.

او با صدایی لرزان اما سرشار از عزم گفت «چرا اجازه زندگی کردن به افرادی مثل من را نمی‌دهید؟! چرا حق حیات را از ما می‌گیرید؟ چرا نمی‌گذارید ما خودمان برای زندگی‌مان تصمیم بگیریم؟!»

سکوتی سنگین بر جمع حاکم شد. این سخنان، تلنگری عمیق بود. لحظه‌ای که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد.

پس از صحبت‌های او، رو به جمع گفتم: آری، حتی یک جنین، هرچند با نقصی کوچک، حق حیات دارد. زندگی، نعمتی است که نباید از هیچ‌کس دریغ شود. باید اجازه دهیم این انسان‌های کوچک زندگی کنند و خودشان درباره آینده‌شان تصمیم بگیرند.

این اتفاق، نه فقط برای حاضران که برای من نیز تلنگری بود؛ کلامی که تا مدت‌ها در ذهن‌ها باقی ماند. زندگی، حقی است که به همه تعلق دارد.

در یکی از همایش‌هایی که با همکاری دانشگاه علوم پزشکی برگزار شد، جمعی از پزشکان، ماماها، بهورزها و دانشجویان علوم پزشکی حضور داشتند. موضوع نشست، بحثی چالش‌برانگیز درباره «لزوم انصراف از سقط‌جنین» بود؛ موضوعی که بسیاری از حاضران تا آن روز اطلاعات چندانی درباره‌اش نداشتند.

حدود بیست دقیقه از آغاز بحث گذشته بود که موجی از سؤالات شکل گرفت. افرادی که سال‌ها با موارد سقط‌جنین سروکار داشتند، با مطالبی تازه و تأمل‌برانگیز روبه‌رو شدند. محور اصلی گفت‌وگو، چرایی و ضرورت انصراف از سقط‌جنین بود، به ویژه در مواردی که جنین با نقص‌هایی احتمالی روبه‌رو بود یا خانواده‌ها مشکلات مالی داشتند.

در میان پرسش‌کنندگان، فردی دستش را بالا برد، اما به دلیل حجم بسیار پرسش‌ها اجازه سؤال به ایشان نمی‌دادند. از حاضران خواستم که اجازه بدهند او نیز صحبت کند. نگاه‌ها به سمتش جلب شد. او که لرزش آشکاری در دست‌ها و





زرق و برق

فرخناز ایوبی

نگاهم به سنگفرش پیاده‌روست که چشمم می‌خورد به چمن‌های باغچه، سایه درخت‌ها و کلاغی که دارد آن میان جولان می‌دهد. یک نایلون فریزری که با تلاش پاره‌اش می‌کند و از میان آن چیزی خوش‌رنگ و لعاب را برمی‌دارد، می‌برد کمی آن‌سوتر، غنیمت انتخابی را زمین می‌گذارد، براندازش می‌کند، این‌سو و آن‌سو می‌کند آن را و آخر رهایش می‌کند. با کنج‌کاو دارم غنیمت انتخابی کلاغ را نگاه می‌کنم، تکه کاغذی صیقلی، آبی نفتی، با تصویری به رنگ سفید و حاشیه‌هایی قرمز؛ پوسته آدامس است. جذاب است دیگر. کلاغ هم به دنبال زرق و برق، اصلاً هر چه برق بزند را دوست دارد، اما زود می‌فهمد این زرق و برق فقط ظاهری است بیهوده و هیچ از آن عایدش نمی‌شود. غنیمت را همان‌جا رها می‌کند و دوباره می‌آید سراغ نایلون فریزری پاره شده و شروع می‌کند به جدا کردن آرام‌آرام تکه‌های نان. از اول هم احتمالاً به دنبال قوت آن روز بوده که رنگ و لعاب آن کاغذ کذایی فریش داد و انتخابی اشتباه کرد.

■ مگر دنیای ما انسان‌ها پر از این انتخاب‌های اشتباه نیست؟ از انتخاب کفش، لباس، مهدکودک و مدرسه گرفته تا انتخاب‌های سرنوشت‌سازتری مثل انتخاب همسر و... چشممان رنگ و لعاب ظاهر را می‌گیرد و غافل می‌شویم از کیفیت، کارایی یا اخلاق و منش. بعد وقتی انتخاب کردیم و کار تمام شد، روزها که می‌گذرد یک‌وقتی مثل کلاغ توی باغچه می‌فهمیم از توی نایلون فریزری گزینه اشتباه را به غنیمت برده‌ایم. فقط گاهی دیگر دیر است برای رها کردن کاغذ آدامس و آمدن سراغ تکه‌های نان. ●

مخارج قر و فر

نظیفه سادات مؤذن

دنبال مورد مناسبی بود برای خواستگاری. مادرش به دوست و آشنا سپرده بود برایش دختر مناسبی معرفی کنند، ولی شرط عجیبی گذاشته بود که هر کس می‌شنید با حیرت، چرایش را می‌پرسید. گفته بود: دختری می‌خواهم که یا ساده باشد و سبک زندگی‌اش امروزی نباشد، یا شاغل باشد و درآمد داشته باشد.

وقتی هم چرایش را می‌پرسیدند، جوابش این بود: زن‌های امروزی، با سبک زندگی‌های حالا، چنان مخارج کمرشکنی دارند که حقوق ما مردها به این راحتی پاسخ‌گوی آن نیست. خرج امور بی‌پایان آرایشی، کاشت ناخن و اپرو و مژه و عمل‌های زیبایی و دوبیدن پی هر چیزی که در فضای مجازی مطرح می‌شود، چیزی نیست که مردی مثل من از پس آن بریاید، پس باید با کسی ازدواج کنم که یا اهل این کارها نباشد، یا اگر هست، لااقل خرج «قر و فر» خودش را، خودش دریاورد. من اگر خیلی مرد زرنگی باشم، شاید بتوانم از پس مخارج اجاره خانه و خوراک و پوشاک خانواده بریایم!

این حقیقت تلخ و دوست‌داشتنی، وبال گردن جامعه امروز ماست. کسی نمی‌تواند انکارش کند. ریشه‌اش هم خیلی عمیق است. از طرفی به کمبودهای روحی انسان‌ها برمی‌گردد، از طرفی به رهایی بی‌حساب فضای مجازی، از طرفی به بی‌دقتی‌های خانواده‌ها و... مردی که زیر بار فشار اقتصادی، کمر خم کرده است، با فضایی که امروز بر جامعه حاکم شده، فشار مضاعفی بر دوش دارد؛ برای فراهم کردن هزینه این امور زائد و نیازهای کاذب.

نقش من و تو، در این میان چیست؟



تجربه‌های زندگی

تجربه را وقتی از دیگران بگیری رایگان است و وقتی از خودت، بسیار گران.

- با کودکان وارد بحث نشو، حتی اگر از تو بزرگتر باشند!
- در اوقات فراغتت کلاس‌ها، آموزش‌ها و مهارت‌های مختلف را امتحان کن. در این‌جور کارها پولت را دور نمی‌ریزی، بلکه داری خودت را کشف می‌کنی.
- نه فرزندت را در آزادی رها کن و نه با محدودیت و سخت‌گیری، قرنطینه، او را با محبت، آموزش و راهنمایی، واکسینه کن.
- بدون اجازه قبلی از کسی، سخن او را به کسی بازگو نکن.
- حسادت را تبدیل به یادگیری کن؛ به جای حرص خوردن از کسی که به او حسودی می‌کنی، یاد بگیر ببین چه چیزی باعث موفقیتش شده است؟
- چه در مریضی و چه در حالت سلامت، از غذاهای پرچرب، پرشور و پر شیرین اجتناب کن.
- اگر هنگام گفت‌وگو با فردی، او از پاسخ دادن به سؤال تو طفره رفت، یا خواهان عوض کردن بحث شد، بر رسیدن به جواب یا ادامه گفت‌وگو اصرار نکن.
- دو فرد یا خانواده را که در قهر و دعوا و بحث‌وجدل به سر می‌پرند، برای آشتی دادن، به‌طور سرزده و بدون هماهنگی قبلی، وارد یک محیط نکن.
- همه آدم‌ها دوست دارند به شرایط بهتری در کار و زندگی برسند، نیازی نیست ما از آن‌ها دلایل عدم تعویض وسایل، خانه، موقعیت شغلی و... را بپرسیم.
- قانون نصیحت کردن را از یاد نبر؛ کوتاه و مفید.
- بدن برای شفا دادن خود توانایی عجیبی دارد؛ با کلمات مثبت با آن صحبت کن.
- گفتن «نمی‌دانم» را تمرین کن.
- از آنچه می‌بینی، نیمی را باور کن و از آنچه می‌شنوی هیچ‌چیز را باور نکن.
- در دعوای خانوادگی هیچ‌وقت با بجه‌هایت درودل نکن؛ این کار فقط به آن‌ها حس اضطراب و ناامنی می‌دهد.
- به فردی که با همه قشر آدمی با هر عقیده‌ای دوست است، اعتماد نکن. گاهی دوست بودن با همه، نیازمند چندین نقاب و ده‌ها دروغ و تزویر است.
- خوشبختی را با راحتی و مصرف‌گرایی مساوی ندان. ●



هم حریم هم حرمت

مدیریت روابط زوجین با خانواده‌های والدینی

حجت‌الاسلام دکتر مهدی عباسی (روان‌شناس)



نکته یک

شما نیازمند ارتباط هستید

۱. همان‌طور که شما از بودن با همسران لذت می‌برید، باید از رفت‌وآمد با اقوام خود و همسران نیز لذت ببرید؛ چراکه آن‌ها بخشی از زندگی شما هستند. شما موجودی اجتماعی با نیازهایی از جنس ارتباط و علاقه اجتماعی هستید و اگر به این نیازها پاسخ ندهید، آرامش را تجربه نخواهید کرد. ناراحتی و عصبانیت در زمان قهر و قطع ارتباط با اطرافیان همیشه مربوط به احساس تنفر، دعوا یا دخالت آن‌ها در امور خانوادگی شما نمی‌شود، بلکه بخشی از آن به احساس تنهایی شما برمی‌گردد.^۱

۲. چه بخواهید و چه نخواهید، فرزند شما عقاید خود درباره پدربزرگ و مادربزرگ‌هایش را از شما می‌گیرد. او پیش از این‌که واقعاً بتواند و بکوشد که مردم را بشناسد، قوم‌خویش‌های خود را با صفت‌های مختلفی چون: مقدس، مهربان، شیطان، خسیس، بی‌خود، احمق و... می‌شناسد؛ یعنی آن‌طور که معرفی شده‌اند. او پدربزرگ و مادربزرگ‌هایش را از دریچه چشم پدر و مادرش می‌نگرد و اگر این معرفی‌ها درست انجام نشده باشند، مشکلات بسیار جدی‌ای برای او به وجود خواهند آورد و مانع شناخت و ارتباط اجتماعی او در آینده خواهند شد.^۲

نکته سه

باورهایتان را رنگ تازه‌ای بزنید

بیش‌تر اوقات، زمانی با بستگان خود تنش پیدا می‌کنیم که افکارمان تحت تأثیر فرد دیگری قرار گرفته باشد؛ برای مثال ممکن است زن و شوهری در گفت‌وگویی به یکدیگر بگویند: _ پدر تو خیلی سخت‌گیر است!

_ پدر تو هم آدم بی‌ارادگی است؛ هر کاری که مادرت بگوید، می‌کند.

_ مادر تو هیچ‌وقت حاضر نیست از بچه‌های من نگهداری کند. _ اتفاقاً مادر من عاشق نومه‌هایش است.

گاهی ممکن است زن یا مرد اظهارنظرهای مستقیمی بکنند. مثلاً بگویند:

وقتی مادر بزرگ اینجاست، مراقب حرف زدن باش.

بنابراین لازم است که:

الف) از تحت تأثیر قرار گرفتن درباره والدین خود و همسران دوری کنید؛ چون آنچه که همسر شما معرفی می‌کند، نقش آن‌هاست (پدرشوهر، مادرزن، خواهرشوهر و...) نه خودشان. بسیاری از کسانی که با والدین همسرشان مشکل دارند، به میزان بسیاری با شخصیت آن‌ها ناآشنایند. بیش‌ترین چیزی که می‌دانند، این است که مثلاً «او مادرشوهر است. هوای دخترش را بیش‌تر از عروسش دارد و...»

ب) سعی نکنید فکر همسران را درباره والدینش عوض و یا او را وادار به تغییر آن‌ها کنید؛ چراکه عمری از آن‌ها گذشته و به این سادگی‌ها قابل تغییر نیستند. اگر هم قابل تغییر باشند، مسیری که شما انتخاب کرده‌اید طولانی و ناکارآمد است. توجه کنید:

تغییر فکر همسر درباره رفتارهای پدر و مادرش، قانع کردن او برای تغییر آن‌ها، تلاش همسر برای تغییر آن‌ها، شکل‌گیری میدان تغییر با شرکت همسران و والدینش و... نادرست است، پس بی‌خود خودتان را خسته نکنید.

نکته دو

پشت این نقاب‌ها چهره‌ای زیباست!

۱. چگونه است که همسایه یا دوست شما در امور زندگی‌تان دخالت نمی‌کند، اما ممکن است والدین همسران در جزئیات زندگی‌تان دخالت کنند؟! فرض کنید یکی از دوستانتان در زندگی‌تان دخالت می‌کند، با او چگونه برخورد می‌کنید؟

مشکل اینجاست که بیش‌تر اوقات برخورد زن و شوهرها با دخالت‌های والدین همسرشان این‌گونه نیست. درست است که آن‌ها پدر و مادر هستند و احترامشان واجب، اما مسئله این است که گاهی تشنج‌های میان عروس و مادرشوهر، داماد و پدرزن و... به این دلیل است که همسران نمی‌توانند آن‌ها را از نقششان جدا کنند و به عنوان یک «انسان» به آن‌ها بنگرند؛ بلکه آن‌ها را پشت نقاب مادرشوهر، پدرزن، خواهرشوهر و... می‌بینند. اگر این افراد را بدون این نقاب ببینیم، همتای آنان می‌شویم و می‌توانیم با آن‌ها همانند کسانی رفتار کنیم که هر یک شخصیتی مستقل، یکتا و بارزش دارند؛ مثل همسایه یا یک دوست. در این حالت خلوت یکدیگر را محترم می‌شمایم، از آنچه در دیگری خوش‌آیند است لذت می‌بریم و آنچه را که ناخوشایند است، به نفع خود تغییر می‌دهیم.^۲ در این صورت پدران و مادران یکدیگر را دوست خواهیم داشت و بیش از پیش به آن‌ها علاقه‌مند می‌شویم. از سوی دیگر اضطراب نمی‌گیریم که «ای وای! درباره این موضوع چه طور با پدرزنم صحبت کنم؟ الآن که می‌خواهم به منزل مادرشوهرم بروم، با من چطور برخورد می‌کند؟»

نکته چهار

به شخصیتان لباسی نو بپوشانید

تجربه‌های بالینی نشان می‌دهند این خانواده‌ها نیستند که همواره باعث ایجاد مشکل می‌شوند، بلکه خود همسران به دلیل مشکلات شخصیتی مثل تمایز نیافتگی (وابستگی) و یا نداشتن مهارت کافی، راه را برای دخالت باز می‌گذارند؛ بنابراین نباید همواره بزرگ‌ترها را سرزنش کنید، بلکه باید نگاهی هم به خودتان بیندازید و ببینید کجای کارتان مشکل دارد که دیگران را وادار به دخالت‌های بی‌جا در زندگی زناشویی و حریم‌های خصوصی‌تان می‌کند.^۲

برخی از مشکلات شخصیتی همسران که والدین را وادار به دخالت می‌کنند عبارت‌اند از:

۱. **تمایز نیافتگی از والدین خویش:** کسانی که در شخصیت خود تمایز نیافته هستند، عواطف خود را با احساسات و عواطف دیگران مخلوط می‌کنند. چنین اشخاصی کسانی هستند که عقل و عاطفه‌شان چنان در هم آمیخته است که زندگی‌شان تحت تأثیر احساسات اطرافیانشان قرار دارد. آن‌ها به خاطر این‌که از لحاظ عاطفی وابسته هستند، امور مهم زندگی خویش را فدای کسب اطمینان و توجه از سوی دیگران می‌کنند. این ویژگی در همسران خطرناک است؛ چراکه حریم خصوصی خود و همسرشان را به روی دیگران باز می‌کنند.

۲. **نداشتن مهارت ابراز وجود:** این‌گونه

افراد رفتارهای جرئت‌آمیز ندارند، هیچ‌گاه نمی‌توانند «نه» بگویند و در برابر دیگران بله‌گوی مطلق هستند؛ حتی اگر حق خودشان یا همسرشان پایمال شود. این افراد گاهی به‌غلط بی‌مهارتی خود را به پای اعتقادات مذهبی‌شان می‌گذارند.

۳. **تمامیت‌خواهی در روابط:** گاهی

برخی در پی راضی نگذاشتن همه از خویشان، درحالی‌که این قضیه غیرممکن است.

افراد باید قادر باشند خواسته‌های اطرافیان خود را اولویت‌بندی کرده و برآورده کردن آن‌ها را مدیریت کنند.

نکته پنج

راه‌های رسیدن به قله

۱. از جادوی کلمات استفاده کنید

کم‌ترین احساس سردی در روابط همسران مهم‌ترین پیام برای اجازه دخالت دیگران است. ابراز علاقه و احترام به یکدیگر در برابر دیگران، نه تنها آن‌ها را متوجه حریم مستحکم زوجین می‌کند، بلکه در بسیاری از موارد همچون علامتی آنان را از هرگونه دخالت باز می‌دارد. خانواده‌ها نیز با مشاهده علاقه استوار همسران به یکدیگر، هرگز به خود اجازه مشت کوبیدن به سد را نمی‌دهند. آن‌ها نیز که به این سد مشت می‌کوبند، به خاطر این است که پیام ورود ممنوع را ندیده‌اند.

برخی از شما ابراز می‌کنید که عادت ندارید الفاظی را برای یکدیگر به کار برید. خُب، عادت کنید! هر روز



۲. تابلوی ورود ممنوع نصب کنید

این که در برخی موارد اطرافیان به خود اجازه می‌دهند که در امور خانوادگی شما دخالت کنند، به این دلیل است که شما تابلوی «ورود ممنوع» به حریم خصوصی خود را برای آن‌ها نصب نکرده‌اید.

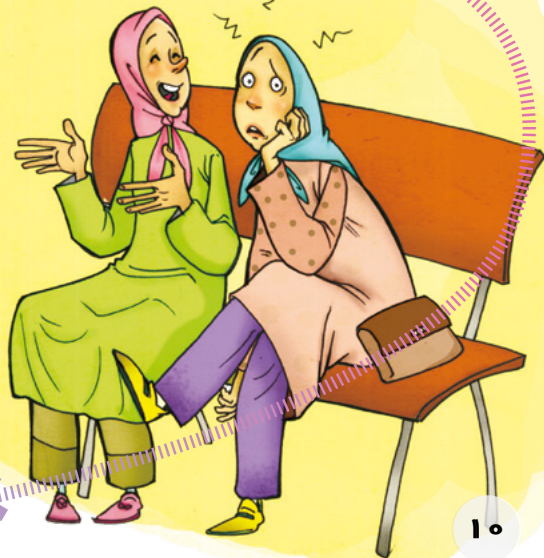
زمانی که مشکلاتتان را با روان‌شناس یا مشاور در میان می‌گذارید، از او راه‌کارهای مداخله‌ای می‌خواهید. وقتی با یک متخصص روان‌شناس به گفت‌وگو می‌نشینید، از آخرین یافته‌های علمی و تخصصی بهره‌مند می‌شوید، ولی هنگامی که مشکلات خود را با خانواده‌های اصلی مطرح می‌کنید، راه را برای دخالت در حریم خصوصی خود باز می‌کنید. هم‌چنین ممکن است آن‌ها به خاطر ناآگاهی، نداشتن تخصص کافی و از سر دلسوزی راه‌کارهایی ارائه دهند که وضع زندگی‌تان را از آنچه هست، بدتر کند؛ بنابراین نمی‌توان هر مشکلی را با هر کسی در میان گذاشت.

۳. مراقب پر پروانه‌ها باشید

وقتی شما ازدواج کردید، والدینتان احساس کردند که از بخشی از وجودشان دور افتاده‌اند. اگر دوست دارند هر روز به منزلتان بیایند، اگر دوست دارند هر روز شما را ببینند، اگر نگران‌اند که شب غذای مناسبی خورده‌اید یا نه اگر نگران‌اند که بالاتر از گل از همسران شنیده‌اید یا نه و... به همین دلیل است، اما معلوم نیست که رفتارهایشان حتماً مناسب باشد؛ بنابراین روابط خود با آن‌ها را خود به عهده بگیرید. شما که نمی‌توانید هر روز به دیدنشان بروید، هر روز خلوت خود با همسران را به هم بزنید، درباره اشکال‌های طبیعی رفتار همسران تحت تأثیر قرار بگیرید و... پس برای این که از شما دلخور نشوند، به حرف آن‌ها خوب و با دقت گوش کنید. حتی می‌توانید خلاصه گفته‌هایشان را با این نیت که سخنانشان را کاملاً فهمیده‌اید، تکرار کنید. به آن‌ها قول بدهید که جداً درباره سخنانشان فکر خواهید کرد. گفتن جمله‌هایی از این دست بسیار مناسب خواهد بود «ولی در رابطه با این موضوع دوست دارم هم‌سرم نیز نظر بدهد، با او

یک تسبیح به دست بگیرید و اسم همسران را صد بار با پسوند «جان» نزد خود بگویید. آن قدر بگویید مهشیدجان، رضاجان و... تا ترستان از این الفاظ بریزد! صدا زدن یکدیگر با واژه‌های محبت‌آمیز در منزل والدین خود یا همسران، نیازمند خطاب کردن یکدیگر با این واژه‌ها در خانه است.

بسیاری از زوجین در ایران به گونه‌ای یکدیگر را خطاب می‌کنند که یک شخص ناظر گمان می‌کند آن‌ها زن و شوهر نیستند، بلکه همکار یا دست بالا خواهر و برادرند! واژه‌هایی چون «آقا»، «خانم»، «حاج‌آقا» یا «حاج‌خانم» پیشنهاد می‌شوند یا پسوند اسامی زن یا شوهر قرار می‌گیرد. گاهی برخی اسم یکدیگر را به تنهایی و بدون اضافه کردن واژه‌ای صدا می‌زنند. در مواردی نیز مثلاً صدا می‌زنند «مادر عباس» یا «پدر عباس». حتی برخی از به کار بردن نام یکدیگر ابا دارند و نام فرزندشان را به کار می‌برند. مثلاً ندا می‌دهند «عباس!» و منظورشان مادر عباس است! فایده دیگر این تغییر این است که فرزندان نیز از این رفتارها و کلمه‌های محبت‌آمیز الگوبرداری می‌کنند و در آینده در زندگی زناشویی برای همسران خود چنین القاب و عباراتی را به کار می‌برند و حریم خصوصی زندگی زناشویی‌شان را به روی شما می‌بندند.



صحبت می‌کنم، حتماً اقدام خواهیم کرد».

این سخنان ممکن است در برخی مواقع خانواده‌ها را دل‌آزرده کند، ولی در بلندمدت آن‌ها متوجه خواهند شد که با زوجی دارای حریص‌های واضح و مستحکم روبه‌رو هستند، پس انتظارات خود را تنظیم خواهند کرد؛ البته به یاد داشته باشید که برای استقلال هر چیزی باید بهای پرداخت و بهای استقلال خانواده و زوجین، صبر و بردباری است. در مواردی که بزرگان خانواده‌های اصلی، شما را مؤاخذه می‌کنند، فقط صبور باشید، بکوشید شنونده خوبی باشید و واکنشی نشان ندهید. به یاد داشته باشید، پس از آن‌که آنان هیجانات خود را تخلیه کردند، شما باید دوباره جمله‌های بیان شده را محترمانه به زبان بیاورید.

۴. راه را به جای بی‌راهه برگزینید

در دستورات دینی توصیه جدی به رفت‌وآمد با خویشان و به‌ویژه والدین شده است. امام باقر (علیه السلام) فرمودند «صله رحم اعمال را پاک می‌کند، دارایی‌ها را فزونی می‌بخشد، بلا را دور می‌گرداند، کار حسابرسی [در قیامت] را آسان می‌کند و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.» همچنین پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند «هر کس قطع رحم کند، موجب قطع نزول رحمت خداوند شده است.»^۵ بنابراین همسران نباید با والدین خویش قطع رابطه کنند، ولی در صورت بروز مشکل باید الگوی خود را تغییر دهند.

مثلاً لزومی ندارد آقا داماد و عروس خانم از ساعت ۱۱ صبح به خانه پدر و مادرشان بروند و تا پاسی از شب آنجا بمانند. برای همسرانی که خانواده‌های مداخله‌گر دارند، این مدت زمان طولانی آسیب‌های بسیاری را در روابط ایجاد می‌کند. آیا منظور از صله‌رحم جويا شدن از حال یکدیگر است یا یافتن فرصت‌هایی برای سخنان بی‌هوده و حتی آسیب‌زا؟! قطعاً هدف، جويا شدن از حال یکدیگر است. مدل پیشنهادی ما برای همسرانی که از مداخله‌های آسیب‌زای خانواده‌های اصلی خود رنج می‌برند، کم کردن مدت زمان ماندن در خانه‌های یکدیگر است. در مواردی که می‌بینید احتمال برخورد با خانواده‌های اصلی وجود دارد، طول اقامت در منزل را کم کنید، ولی بر کمیت آن بیفزایید. به جای ماهی یکبار،

آن هم هشت ساعت مهمانی رفتن، آن را به دو، سه ساعت در هفته یا هر دو هفته یکبار کاهش دهید و با آوردن بهانه‌ای به منزل برگردید؛ البته در برخی موارد لازم است تعداد دفعات را نیز کاهش دهید. در این باره از مشاور خانواده نظرخواهی کنید. ●

پی‌نوشت‌ها

۱. امام باقر (علیه السلام) صلہ رحم، خلق و خوی را نیکو، دست را بخشنده، جان را پاکیزه و روزی را زیاد می‌کند و اجل را به تأخیر می‌اندازد. (کافی، ج ۲، ص ۱۵۲)
۲. ویرجینیا ستیر، آدم‌سازی، ترجمه بهروز بی‌رشک، تهران: رشد، ۱۳۸۸، ص ۳۲۹.
۳. همان، ص ۳۳۲.
۴. سید جلال یونسی، مدیریت روابط زناشویی، تهران: قطره، ۱۳۸۸.
۵. میزان الحکمه، ح ۷۳۷۳.



معنای انتظار



آن روزی که ملت ایران قیام کرد، امید پیدا کرد که قیام کرد. امروز که آن امید برآورده شده است، از آن قیام، آن نتیجه بزرگ را گرفته است و امروز هم به آینده امیدوار است و با امید و با نشاط حرکت می‌کند. این نور امید است که جوان‌ها را به انگیزه و حرکت و نشاط وادار می‌کند و از دل‌مردگی و افسردگی آن‌ها جلوگیری می‌کند و روح‌پویایی را در جامعه زنده می‌کند. این، نتیجه انتظار فرج است؛ بنابراین، هم باید منتظر فرج نهایی بود، هم باید منتظر فرج در همه مراحل زندگی فردی و اجتماعی بود. اجازه ندهید یأس بر دل شما حاکم بشود، انتظار فرج داشته باشید و بدانید که این فرج، محقق خواهد شد؛ مشروط بر این که شما انتظارتان، انتظار واقعی باشد، عمل باشد، تلاش باشد، انگیزه باشد، حرکت باشد (۲۹ شهریورماه ۱۳۸۴)

امروز ما انتظار فرج داریم؛ یعنی منتظریم که دست‌قدرتمند عدالت‌گستری بیاید و این غلبه ظلم و جور را که همه بشریت را تقریباً مقهور خود کرده است، بشکند و این فضای ظلم و جور را دگرگون کند و نسیم عدل را بر زندگی انسان‌ها بوزاند تا انسان‌ها احساس عدالت کنند. این نیاز همیشگی یک انسان زنده و یک انسان آگاه است؛ انسانی که سر در پیله خود نکرده باشد، به زندگی خود دل خوش نکرده باشد. انسانی که به زندگی عمومی بشر با نگاه کلان نگاه می‌کند، به‌طور طبیعی حالت انتظار دارد. این معنای انتظار است. انتظار یعنی قانع نشدن، قبول نکردن وضع موجود زندگی انسان و تلاش برای رسیدن به وضع مطلوب، که مسلم است این وضع مطلوب با دست‌قدرتمند ولی خدا، حضرت حجت بن الحسن، مهدی صاحب زمان (صلوات الله علیه و عجل الله فرجه و ارواحنا فداه) تحقق پیدا خواهد کرد. باید خود را به عنوان یک سرباز، به عنوان انسانی که حاضر است برای آن چنان شرایطی مجاهدت کند، آماده کنیم. (۲۷ مردادماه ۱۳۸۷) ●



اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِی ضَمِنَهُ

سلام بر تو ای وعده تضمین شده پروردگار

صبحی گره از زمانه وا خواهد شد

راز شب تار بر ملا خواهد شد

در راه عزیزی است که با آمدنش

هر قطب نما قبله نما خواهد شد

میلاد عرفان پور



پای امام بمان

نرجس شکوریان فرد



یهود و نصاری همه می گویند که عیسی علیه السلام کشته شده است... اما این گونه نیست. (نساء، ۱۵۷)

درباره غیبت قائم هم همین طور است؛ به خاطر طولانی شدنش آن را انکار می کنند. هر کس چیزی می گوید:
- هنوز متولد نشده و...
- از دنیا رفته...
- روح قائم در کالبد دیگری حلول کرده...

اما نه، این ها حرف های باطلی است. برای خدایی که حضرت عیسی علیه السلام را بدون پدر خلق کرد و او را به سخن واداشت، طول عمر دادن، امری عادی است، و امر، امر خداست. معجزه کم و زیاد ندارد. ساعت و مکان ندارد. در فرمول و ذهن نمی گنجد؛ معجزه امر خداست. امر، امر خداست. مثل خلقت من و شما که معجزه است. مثل مردمک چشمی که میلیون ها رنگ را تشخیص می دهد. مثل روز، مثل شب... همه ادیان، معجزات پیامبران را هم می گویند و هم تأیید می کنند.

دروغ گوها، سرمایه دارها، لذت طلب های خودخواه، کلاه بردارها، عقده های ها... همه چیز را دروغ جلوه می دهند؛ همه پیامبران را، خدا را...

دروغ، حرف های خودشان است و آنان که دلشان خدا را نمی خواهد، گول می خورند. و زمان می گذرد و مرگ، پایان لذت ها و دروغ هاست... و خدا خالق معجزه مرگ است.



مهاجران و انصار سکوت کردند و امیرمؤمنان علیه السلام را یاری نکردند. پس از ۲۵ سال که به سراغش آمدند، باز هم او را آزار دادند. در صفین با پذیرش حکمیت، جنگ برده را باختند. خود کرده بودند، اما تقصیر امام انداختند و کافر خواندندش. مقابلش لشکر کشیدند... و دست آخر شهیدش کردند. امام حسن علیه السلام را به صلح با دشمن خون خوار واداشتند، چون محکم پای امام نایستادند. حسین بن علی علیه السلام را چنان شهید کردند که مسیحی و ارمنی هم برایش گریه می کنند. امام سجاد علیه السلام ماند بی یار... امام باقر و صادق علیه السلام چند هزار شاگرد داشتند، اما چهل یار نداشتند. موسی بن جعفر علیه السلام سال ها در زندان بود و یاران در سکوت؛ علی بن موسی الرضا علیه السلام



را مأمون با خیال راحت شهید کرد؛ امام جواد (علیه السلام) را همسرش زهر داد؛ امام هادی (علیه السلام) هم...؛ امام عسکری (علیه السلام) هم...؛ مردم ائمه را دیدند؛ فرستاده‌های خدا را، دریای علم و محبتشان را. معجزات می‌دیدند. بدی نمی‌دیدند، اما هم و غمشان خور و خواب و زندگی آسوده خودشان بود. امام بود، اما یاری نبود... و خدا آخرین ذخیره‌اش را دور کرد از مقابل مردمی که نشان دادند مخالف آنچه می‌گویند عمل می‌کنند.

باید اثبات کنیم ایستادن راه ایمانمان راه نترسیدن راه نامردی نکردن راه... باید اثبات کنیم که خستناپذیریم از وضعیت موجود، از نبود امام، از ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها... خدا یازده بار قدم پیش گذاشت و مردم نامردی کردند. این بار نوبت ماست. باید ثابت کنیم که مهدی فاطمه (علیها السلام) را می‌خواهیم؛ بیشتر از خودمان، فراتر از دنیایمان.

ادریک دکان‌دار بود. سدر و کافور و صابون و عطر... می‌فروخت. مدتها بود که محبت امام در زندگی‌اش یک جریانی پیدا کرده بود که به تاب و تیش انداخته بود. تا این‌که آن روز متوجه شد دو نفری که در مغازه‌اش هستند راه ارتباطی به حضرت دارند. به التماس افتاد برای همراهی با آن‌ها. با اصرار همراهشان شد. رسید به رودخانه‌ای پر آب که آن دو راحت پا بر آب گذاشتند. ماند او حیران و ترسان. گفتندش: نام امام را ببر و بگذر. نام امام را برد و پا بر آب گذاشت. میان راه باران گرفت و مرد



از خیال امام بیرون آمد و دل نگران صابون‌هایش شد که زیر باران مانده بود. رویش به سمت امام بود و دل و فکرش رفت روی پشت‌بام پیش صابون‌ها که پایش در آب فرو رفت... از دیار و یاد یار جا ماند و به قول آن عزیز: مرد صابون بود نه مرد صاحب‌الزمان.

هرکس در عالم هستی یک نگرانی دارد؛ یک مشغولیت ذهنی، یک شوق، یک معشوق. محبت به امام کنار همه این‌ها نیست؛ محبت به امام، پایه است. اصل است. حاشیه نیست؛ متن است. و کسی که این اصل را دارد، دیگر هیچ نگرانی یا هیچ مشغولیت و هیچ شادی حرامی ندارد. امام دارد و همه چیز دارد. امام که داشته باشی، زمین و آسمان در اختیار توست؛ چون تو در خدمت امامی و خدا همه چیز را در اختیار امام گذاشته است.

ادریک مردی از قم، مردم را به حق فرامی‌خواند. گروهی چون پاره‌های آهن همراه او جمع می‌شوند که بادهای تند، آنان را منحرف نمی‌کند. از نبرد خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند و عاقبت از آن پرهیز کاران است... امام کاظم (علیه السلام) این را فرمودند. (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵).

مدت عمر من و شما طولانی نیست. در همین زمان کوتاه ثبت‌نام می‌کنند برای یاری حجت بن الحسن و بر دوش هر کس کاری می‌گذارند. بار دنیا را از دوش بگذار پایین تا بتوانی کار و بار حضرت را به دوش بکشی، ناکام از دنیا نروی... ناکامان، جوان‌مردها نیستند؛ بی‌نصیبان از یاری امام‌اند... شیطان‌های بزرگ و کوچک آمده‌اند برای ناکام کردن من و شما از نعمتی که پیش‌درآمد ظهور است. چون پاره‌های آهن باش و تا پای جان پای امام بمان. ●

* انتخاب‌هایی از کتاب امام من، انتشارات عهد مانا، تهران، ۱۳۹۸.





قیام با شمشیر و با ۳۱۳ نفر ممکن است؟!

پاسخ چند پرسش مهدوی که شاید
ذهن شما هم با آن درگیر باشد

چه طور با این جمعیت گسترده دنیا، قیام با ۳۱۳ نفر انجام می‌پذیرد؟

غلبه آن حضرت نیز ممکن است به‌طور اعجاز انجام یابد و هم ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و هم ممکن هست به هر دو نوع واقع شود، چنان‌که پیشرفت و غلبه پیامبر ﷺ هم با استفاده از هر دو بوده است. بر طبق آیات قرآن، ایجاد غلبه برای حضرت مهدی به وسیله اعجاز هم ممکن است و هم معقول. همچنان که خداوند خود در قرآن وعده به آن داده است «چه بسیاری از گروه اندکی که به آن خداوند، بر گروه بسیاری چیرگی می‌یابند».

افزون بر همه این موارد، باید دانست که حضرت در هنگامی ظهور می‌کند که اوضاع و احوال اجتماعی، اخلاقی و سیاسی جهان آمادگی این ظهور را دارد و فضا برای این حرکت، کاملاً مساعد است.

بر اساس روایات، وقتی حضرت صاحب‌الامر (عج) ظهور می‌کنند، نخست ۳۱۳ نفر از خواص اصحاب آن حضرت در مکه خدمتش حاضر می‌شوند و وقتی عده اصحاب و اجتماع‌کنندگان به ده هزار نفر رسید، از مکه خارج می‌شوند. شاید مقصود از آن دسته روایات، این باشد که این ۳۱۳ تن، همه از فرماندهان و وزیران و از یاران خاص امام هستند که در آغاز، هسته‌های اصلی نیروها را بر عهده دارند و پس از پیروزی، برای ارشاد و دادرسی و کارگزاری به سرزمین‌های دور و نزدیک فرستاده می‌شوند. شاید هم منظور، نخستین گروندگان به حضرت باشند که در انتظار ظهور موعود در مکه هستند و با گرد آمدن این گروه، دعوت حضرت آغاز می‌شود. پس از انتشار خبر و گزارش آن، دیگر یاران امام زمان (عج) به آن‌ها ملحق می‌شوند.





اصولاً باید توجه داشت که وقتی می‌گویند حضرت در دوران غیبت مخفی زندگی می‌کنند و ما نیز این گفته را با دلیل عقلی می‌پذیریم، دیگر مشخص است که به‌طریق اولی این خصوصیات هم باید مخفی باشد! غیر از این، طبق آنچه از بعضی احادیث و حکایات معتبر استفاده می‌شود، امام، در غیبت کبری در مکان خاصی و در شهر معینی استقرار دائم ندارند که از آن مکان و آن شهر خارج نگردند و به محل دیگر تشریف نبرند، بلکه برای انجام وظایف و تکالیفی به مسافرت و حرکت از مکانی به مکان دیگر می‌پردازند. ●

با وجود سلاح‌های مدرن امروز، قیام با شمشیر چگونه ممکن است؟

اولاً می‌توان گفت مقصود از خروج با شمشیر، مأموریت به جهاد و توسل به اسلحه برای بالا بردن کلمه الله است؛ بنابراین قیام با شمشیر، کنایه از قیام با اسلحه و پیکار و جهاد و تعیین نوع مأموریت آن حضرت است و این که آن حضرت مأمور به مصالحه با کفار نیست، پس نوع اسلحه موضوعیت ندارد و می‌تواند هر اسلحه‌ای باشد. و ثانیاً از کجا که در زمان ظهور آن حضرت، این سلاح‌های مهیب در اختیار بشر باقی باشد؟ چرا که ممکن است که در اثر حوادث و آشوب‌های شدید و جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی که پیش از ظهور آن حضرت واقع می‌شود این سلاح‌ها همه از بین بروند. این احتمال هم کاملاً به جا و قابل‌توجه است. (گویی این پیش‌بینی را انیشتین درباره جنگ‌های جهانی بعدی کرده است.) عده‌ای نیز بر این باورند که به کار بردن واژه شمشیر، در معنای حقیقی است و مصداق آن، همان شمشیر، یعنی ابزار جنگی قدیمی است؛ البته این گروه نیز درباره پیروز شدن حضرت بر دشمنان به وسیله شمشیر، دلایل متفاوتی آورده‌اند:

۱. برخی می‌گویند: اگر چه حضرت با شمشیر قیام می‌کنند، ولی خداوند در آن شمشیر، قدرت و اعجازی نهاده که تمامی سلاح‌های موجود را مقهور نیروی خود می‌سازد.
۲. دسته دیگر می‌گویند: خداوند در آستانه ظهور آن حضرت، تمامی تجهیزات نظامی را از کار انداخته و مردم ناگزیر از همان سلاح‌های ابتدایی بهره می‌گیرند.
۳. به‌رغم آن که تمامی تسلیحات در اختیار حضرت قرار می‌گیرد ولی از آنجایی که استفاده از آن‌ها ناگزیر ظالمانه نیز خواهد بود، حضرت تنها از سلاح شمشیر بهره خواهند گرفت.



آن تازیانه که بوی نرگس می‌داد

ملاقات علامه حلی با امام زمان (عج)

حمیده رضایی

شب بود و تاریک، ستاره‌ها در دل آسمان می‌درخشیدند. دل علامه هم روشن بود. شب جمعه‌ای دیگر بود و او همچون همیشه یک‌ه و تنها در دل بیابان به شوق زیارت مولایش حسین (ع) می‌رفت. میهوت آسمان بود و عظمت پروردگارش. نفهمید غریبه پیاده کی و چطور همراهش شد! به خود که آمد دید دارد با او از هر دری می‌گوید، اما نه، کلام غریبه فراتر از آن بود که این‌طور حیفش کند. عظمت از کلامش می‌بارید انگار! حسی غریب در وجود علامه چنگ می‌زد. تصمیم گرفت از مسائل علمی بپرسد. هرچه می‌گفت، غریبه بی‌درنگ پاسخ می‌داد! همه آن مشکلات علمی‌ای را که جمع کرده بود تا روزی از عالمی جواب بگیرد، حالا داشت حل می‌شد. هنوز سؤال علامه تمام نشده، پاسخ غریبه حاضر بود. گویا همه آن سؤالات را از قبل شنیده و حال فقط آماده پاسخ بود. دریایی در دل علامه به تلاطم افتاده بود: «آخر چطور! مگر می‌شود؟!»





اما جوابی برای سؤال خود پیدا نمی‌کرد. باز پرسید، پرسید و پرسید؛ چون تشنه‌ای که به آب رسیده باشد، این بار غریبه نظری خلاف فتوای علامه داد و او با همه حیرتش نتوانست سکوت کند. به نظرش این فتوا خلاف اصل و قاعده بود، گفت «من این را نمی‌پذیرم، حدیثی طبق این فتوا نداریم».

غریبه لبخندی زد و گفت «شیخ طوسی در تهذیب، حدیثی در این باره آورده است». علامه باز نپذیرفت و گفت «ه! به یاد ندارم آن را در تهذیب دیده باشم». غریبه که سرشار آرامش بود، پاسخ داد «از اول آن نسخه تهذیب که داری، فلان قدر بشمار، در فلان صفحه و فلان سطر، حدیث را خواهی دید». علامه باز در شگفت ماند. توان حرف زدن نداشت. مات و مبہوت به چهره غریبه می‌نگریست. خیره شده بود به چشم‌های معصومش و زیر لب زمزمه می‌کرد «خداندا! چه عظمتی در این چشم‌هاست. چیست در این نگاه که این‌طور ذوبم می‌کند؟ کیست این غریبه که همپایم شده است در دل این صحرا؟ نکنند... نکنند او همان گمشدہ‌ای است که سال‌هاست دنبالش هستم! نکنند...».

تنش به لرزه درآمد. تازیانه از دستش به زمین افتاد. نتوانست تحمل بیاورد، پرسید «آیا در زمان غیبت، دیدار امام عصر ممکن است؟»

غریبه خم شد که تازیانه را از زمین بردارد. دل در سینه علامه نبود دیگر. چه پاسخ خواهد داد؟ نمی‌دانست.

غریبه، قد راست کرد و تازیانه را در میان دست‌های علامه گذاشت. نگاهی به چهره بی‌قرار علامه کرد و گفت «چگونه نمی‌توان دید حال آن که دست او میان دست توست؟!»

یکباره آسمان و ستارگانش را همه در برابر خود دید. گویا خورشید میان دست‌هایش بود که حرارتش داشت این‌طور ذوبش می‌کرد. پرده اشک، چشم‌های علامه را پوشاند. تاب نیاورد دیگر. خود را از بالای مرکب پایین انداخت تا بر پای مولایش بوسه بزند. می‌خواست قالب تهی کند از شوق. جسمش دیگر تاب این همه التهاب و اضطراب و عشق را نیاورد. از هوش رفت. چشم که باز کرد، خودش بود و یک دنیا حسرت، کاش زودتر شناخته بود آن غریبه آشنا را.

به خانه بازگشت. کتاب تهذیب را گشود. آری، حدیث همان‌جا بود؛ درست همان صفحه و همان سطر. قلم برداشت و با دست لرزان بر حاشیه کتاب نوشت: «این حدیث، آن حدیث است که حضرت ولی عصر علیه السلام خبر آن را به من داد و نشانی آن را با شماره صفحه و سطر کتاب برآیم گفت».

چشمش به تازیانه پیش رویش افتاد. آن را به آرامی در دست گرفت. بوسید و بویید؛ چه عطر غریبی می‌داد آن تازیانه که بوی نرگس داشت. ●

منبع

۱. محمدباقر ملبویی، الوقایع و الحوادث، انتشارات دارالعلوم، ج ۴، ص ۱۰.
۲. سید نعمت‌الله حسینی، مردان علم در میدان عمل، ص ۳۵۴.

می‌گفت...

به انتخاب عبدالله نیازی

همه ما حرفه‌هایی را از برخی آدم‌های خاص یا عادی اطرافمان به یاد داریم که از هیچ جایی نیامده، توی هیچ کتابی نوشته نشده و فقط حاصل ذوق یا کشف گوینده بوده، ولی آن‌قدر زیبا، عمیق یا دست‌کم تأمل‌برانگیز است که در خاطر ما مانده یا خودمان نگهش داشتیم که جایی از آن استفاده کنیم. این حرفه‌های شیرین و حتی گاهی تلخ را باید نوشت تا دیگران هم از لذت درک یا تأثیر معنایش بهره ببرند. این دو صفحه را نیز با همین دلیل پیش‌روی شما گشودیم.

- می‌گفت: کاش به جای این که دستی بالای دست بود، دستی توی دست بود!
- می‌گفت: با کسی رفاقت کنید که تربیت مادر آدمش کرده باشه نه پول پدر.
- می‌گفت: یکی از عمیق‌ترین و نادرترین درجات شعور، اینه که برای خجالت‌زده نشدن کسی وانمود کنی چیزی رو ندیدی.
- می‌گفت: مگه قول فردا را بهت دادند که نگران اون هستی؟!



■ می‌گفت: آگه کسی توی این دنیا برای رضای خدا کار نکنه، خیلی خیلی خره!

■ می‌گفت: از صبر آدم‌ها سوءاستفاده نکنید؛ آدم‌های صبور هم یه ظرفیتی دارند. تحمل می‌کنند، ولی وقتی لبریز شدند، هیچ منطقی دیگه نمیتونه جلوی رفتن اون‌هارو بگیره.

■ می‌گفت: جنگیدن و باختن، بهتر از نشستن و غصه و خوردنه!

■ می‌گفت: خیلی طول میکشه قلبت چیزی رو بفهمه که خیلی وقته مغزت می‌دونه.

■ می‌گفت: هر چیزی رو نباید رها کرد به امید قسمت؛ خود قسمت هم گاهی امیدش به ما آدماست!

■ می‌گفت: اون مرحله از زندگی که بهت می‌گن دیگه بزرگ سدی و نیاید یای قسمت زنونه، خیلی غم‌انگیزه!

■ می‌گفت: پشت هر زن موفق، مادر و خواهریه که بچه‌هاش رو نگهش داشته!

■ می‌گفت: همیشه به زندگی روزهای بیشتری اضافه کرد، ولی میشه به روزهامون زندگی بیشتری ببخشیم.

■ می‌گفت: تو زندگیم دوتا راهل برای مشکلاتم دارم؛ یا حلشون می‌کنم یا میرم می‌خوابم!

■ می‌گفت: اگر صدای بلند، نشانگر مردانگی بود، سگ، سرور مردان بود!

■ می‌گفت: هر وقت حس کردی یکی خیلی عوضیه، به حس اعتماد کن. سند و مدرکش کم‌کم جور میشه!

■ می‌گفت: لجن را بده موش کور بخوره که نفهمه چه آشغالی می‌خوره!

■ می‌گفت: مربی خوب، وقتی بازیکن یه موقعیت رو خراب کرد، تعویضش نمی‌کنه. راهنمایش می‌کنه تا بعدی رو گل کنه. تو زندگی به خاطر اشتباه همسرت نزن زیر میز!

■ می‌گفت: اختلافای زن و شوهری، عین یه گلوله برف می‌مونه که آگه بره تو جمع، عین یه بهمن میشه و میاد

پایین و همه چیز رو سر راهش خراب می‌کنه!

■ می‌گفت: بد هیچ کس رو نخواه، چراغ هر کی خاموش بشه، چراغ تو پرنورتر نمیشه!

■ می‌گفت: من هیچ وقت از دست دیگران ناراحت نمیشم، فقط نظرم را در موردشان عوض می‌کنم.

■ می‌گفت: عشق ورزیدن به کسی که دوست نداره، عین بغل کردن کاکتوسه. هر چی محکم‌تر دست‌هات رو دورش حلقه کنی، بیشتر زخمی میشی!

■ می‌گفت: یک عمر می‌دویم که شکم را پر کنیم، بعد می‌دویم که همین شکم را آب کنیم!

■ می‌گفت: قبل از اینکه سرت را بالا ببری و نداشته‌ها را به پیش خدا گلابه کنی، نظری به پایین بینداز و داشته‌ها را شاکر باش.

■ می‌گفت: با کسی درودل کنید که دو چیز داشته باشه؛ یکی «درد» و یکی «دل». غیر از این باشه بهت می‌خنده!

■ می‌گفت: مثل زن و شوهرهایی باشین که هیچ کس متوجه قهر و دعواشون نمیشه! اینا واقعا به بلوغ عقلی رسیدند.

■ می‌گفت: بالاتر از نفرت، اهمیت نداننه!

■ مادر بزرگم می‌گفت: در رو که کامل نبندی، نمیدونی باد بعدی که بیاد می‌بندتش یا بازش میکنه؛ این میشه بالاتکلیفی تو زندگیت. همیشه یا برو بیرون یا بیا تو و بعدش در رو محکم ببند و اجازه نده هیچ کس بالاتکلیف نگهت داره.

■ می‌گفت: لازم نیست من از تو بالاتر باشم که بخوام نصیحتت کنم، ممکنه خودم ته چاه باشم و داد بزنم بهت بگم اینجا چاهه نیا.

■ می‌گفت: تو زندگی زیاد پیگیر نباش! بودن باش، نبودن نباش.

■ می‌گفت: هرچند وقت یکبار بررسی کن بین شبیه آدم‌هایی نشده باشی که ازشون بدت میاد! ●

جان جمعیت

چند خاطره از فعالان جمعیتی

یک فرزند، یک دنیا تنهایی

حجت‌الاسلام حاجی کاظم

مسئول اندیشکده حریم حیات جنین

صحبت کردم. تماس‌ها که تمام شد، دیدم پسر در گوشه‌ای نشسته و گریه می‌کند.

نگران شدم و پرسیدم: چرا گریه می‌کنی عزیزم؟ چه اتفاقی افتاده؟

او با صدایی لرزان و چشمانی خیس پاسخ داد: مامان! اگه یه روز تو و بابا نباشید، من با کی حرف بزنم؟!

در همان لحظه، بغضی سنگین گلویم را گرفت. تازه فهمیدم که تک‌فرزندی چقدر می‌تواند برای بچه‌ها سخت و آسیب‌زننده باشد.

یکی از مخاطبان در جلسه‌ای تجربه تلخی را تعریف کرد و گفت:

در ابتدای زندگی مشترک تصمیم داشتیم فقط یک فرزند داشته باشیم. بعدها، خواستیم فرزند دوم بیاوریم، اما وقتی فرزندمان ۱۴ ساله شد، با وجود تلاش‌های بسیار و مراجعه به پزشکان، دیگر نتوانستیم صاحب فرزند دیگری شویم. یک روز، تلفنی با خواهرم صحبت می‌کردم. چند دقیقه پس از پایان، برادرم تماس گرفت، و سپس با خواهر دیگرم





نذری از جنس زندگی

سرکار خانم خلجی

مدیر پویش فرشته‌های نجات جنین

سال‌هاست که در مسیر حمایت از جنین‌ها قدم برداشته‌ام و آثار معنوی و برکات فراوان آن را در زندگی‌ام دیده‌ام. یک روز با خود فکر کردم: چطور می‌توان دیگران را نیز به این کار دعوت کرد تا آن‌ها هم این برکات را تجربه کنند؟

ماه رمضان بود، یک‌دفعه به ذهنم زد که جلسه قرآنی مسجد محل درباره موضوع «نذر برای نجات جنین» صحبت کنم. زنگ زدم به سخنران جلسه که از دوستانم بود و درخواست کردم که اجازه دهد امروز در این باره سخن بگویم. ابتدا قبول نکرد، اما با اصرار بسیار پذیرفت.

در جمع مادران حاضر در جلسه گفتم «همه شما نیازی، خواسته‌ای یا حاجتی از خدا دارید و معمولاً برای برآورده شدن آن نذری می‌کنید. این بار نذر کنید، اما نه مثل همیشه، بلکه برای نجات جان یک انسان نذر کنید!».

نگاه‌های متعجبشان را دیدم. شاید با خود فکر می‌کردند «جان انسان؟! مگر قرار است جان کسی گرفته شود؟!»

بالافاصله ادامه دادم «روزانه صدها سقط‌جنین در کشور رخ می‌دهد. این کودکان بی‌گناه و بی‌پناه‌اند. باید برای نجات آن‌ها قدم برداریم. بیا بید نذر کنید تا اگر خدا حاجتشان را داد، کمک مالی یا... برای نجات جنین‌ها انجام دهید».

بسیاری از حاضران استقبال کردند. نام و شماره تماسشان را یادداشت کردم و گفتم بعد از چهل روز با آن‌ها تماس می‌گیرم که آیا حاجتشان را گرفته‌اند یا نه!

دو ماه گذشت. چون امیدوار نبودم، زنگ نزدم. بالآخره پیگیری کردم، برخی هنوز حاجتشان را نگرفته بودند، اما یکی از خانم‌ها گفت: که حاجتش برآورده شده و قصد دارد مبلغی کمک کند. خوشحال شدم. چند روز بعد، سخنران جلسه تماس گرفت و با خوشحالی گفت:

«چند ماهی بود گرفتاری برایم پیش آمده بود. حاجت مهمی داشتم، همان روز نذر کردم که اگر مشکلم حل شود، در جلسه‌ای درباره نجات جنین صحبت کنم و کمکی انجام دهم. همان روز که به خانه برگشتم، در کمال ناباوری حاجتم برآورده شد!»

با شنیدن این حرف، قلبم از شکرگزاری لبریز شد.

چه خوب است که نذرهایمان را هدفمند کنیم؛ نذری برای نجات جان یک معصوم، شاید دعای پاک و دروهای رحمت خدا را برایمان باز کند.

فرشته داری

خانم ابراهیم کوچک

کارشناس آسیب‌های روانی و اجتماعی

سقط جنین

روزی مادری با چشمانی اشکبار و دلی سرشار از عشق، داستان زندگی‌اش را برایم تعریف کرد.

او گفت که آزمایش‌ها نشان داده بودند فرزندش از دنیای بچه‌های داون است. پزشکان و مشاوران به او توصیه کردند که جنین را سقط کند، اما دوستی به او گفت: «اگر خطای آزمایشگاهی بود و فرزندت سالم بود، او برای تو، اما اگر فرشته‌ای از دنیای داون بود، ما تا پایان عمر نگهدارش خواهیم شد».

این مادر پیشنهاد دوستش را پذیرفت. در روز وفات حضرت ام‌البنین (ع) سال ۱۴۰۳ با غرور و عشقی وصف‌ناپذیر از تولد فرزند کوچکش می‌گوید:

«کودکی از دنیای داون است، اما نمی‌توانم حتی لحظه‌ای از او جدا شوم. او فرزند من است، با تمام وجود دوستش دارم و با افتخار امانت‌دار او هستم».

این مادر شجاع، با نگاه به فرزندش، حقیقتی والا را باور کرد «او نه فقط یک فرزند، بلکه یک فرشته و یک زندگی است».



پستی بعضی آدم‌ها واقعاً ترسناکه!

چند قصه تلخ

انتخاب‌هایی از فضای مجازی

■ در دانشگاه یکی از هم‌کلاسی‌های دخترمان تازه ازدواج کرده بود و شوهرش آمده بود در بخش دنبالش. یکی از اساتید آمد به ایشان تبریک بگوید، بلند گفت «خیلی ممنونیم ازت که یکی‌شونو گرفتی!» این جمله به ظاهر شوخی بار منفی سنگینی داشت؛ آن‌قدر که بعد از سال‌ها در ذهن من یکی مانده است!

■ یکی از دوستانمان کودکی کم‌شنوا را به سرپرستی گرفته است.

در جشن ورود بچه، یکی گفت «شما که این همه دوندگی کردید، به سالمش رو می‌آوردین!» بعضی حرف‌ها فقط ناآگاهانه نیست؛ بی‌رحمانه است.

■ مامانم را بردم چشم‌پزشکی، پیرمردی تنها آمده بود وقت عمل بگیرد.

مشاور گفت: باید همراه بیاری.

پیرمرد گفت: همراه ندارم.

مشاور گفت: عملت نمی‌کنیم.

پیرمرد گفت: عمل نکنم کور میشم.

کسی رو ندارم.

مشاور گفت: امکان عمل نیست حتماً

باید همراه داشته باشید.

پیرمرد گفت: حالا وقت عمل بزن

شاید کسی رو تونستم پیدا کنم.

گفتوگوی غم‌انگیزی بود!



خانم، نیازمند بود و بچه مریض و خانواده مشکل دار داشت. مدت‌ها کمکش کردیم تا خدا را شکر به وضعیت با ثباتی رسید. تازگی ازدواج کرده است. چند بار به من زنگ زد تا به دلایل مختلف کمکش کنم. به او گفتم: الان کسان دیگری در اولویت هستند و درخواست شما نه فوری است و نه من می‌توانم کمکی بکنم. شما الان ازدواج کرده‌ای، پس نیازمند حساب نمی‌شوی.

شروع کرد به رگبار پیام دادن و گلایه کردن. پاسخ ندادم. آخرش هم به من پیام داد: معلوم نیست این پول‌هایی را که جمع می‌کنی کجا خرج می‌کنی که به ما نمیدی؟!

داماد در جشن عقد سر کادوها با عروس بحث می‌کند. بعد جلوی همه مهمان‌ها با صدای بلند به دخترک فحاشی می‌کند و به سمت پدر عروس حمله می‌برد. مراسم با شکل اسفناکی به هم می‌خورد! حالا آمده بود پیش روان‌شناس و دنبال راهکاری می‌گشت برای جبران. ولی خب بعضی مسیرها راه برگشت و برخی کارها جبران ندارد.

قبل ازدواج می‌گفت «من پاش بیفته مسافر کشی هم می‌کنم!»

الان سه ماه است که بیشتر خرج خانه با من است، مقداری را هم دور از چشم من از پدرش پول می‌گیرد. به او می‌گوییم: عزیزم! تا کارت جور بشه چرا نمیری اسنپ وایسی؟

ناراحت می‌شود و بهش برمی‌خورد!

مادر همسرم حافظه عجیبی دارد: اتفاقات چهل پنجاه سال پیش را دقیق به یاد دارد. مثلاً می‌گوید «سال ۵۶ پنجم خرداد، دوشنبه صبح فلان اتفاق افتاد». من اولش فکر می‌کردم همین‌جوری می‌گوید، ولی چند باری در تقویم بررسی کردم، کاملاً درست بود! بعد به چنین حافظه محشری اجازه مدرسه رفتن نداده‌اند. خیلی غصه‌ام شد!

در همسایگی ما پیرزنی هفتاد ساله تنها زندگی می‌کند که حتی پولش نرسیده خانهای اجاره کند و همه زندگی‌اش را توی یک پارکینگ ریخته است. اموراتش را از کار در خانه مردم می‌گذراند و گاهی اوقات حتی پول خرید یک وعده غذا را هم ندارد. بچه‌هایش کجا هستند؟

مادر را رها کرده‌اند و رفته‌اند دنبال زندگی خودشان. پستی بعضی آدم‌ها واقعاً ترسناکه!

امروز دوتا دانش‌آموز با هم دعوا کردند و همدیگر را زدند. زنگ زدیم والدینشان ببینند.

مادر یکی که زودتر آمد، بعد از کلی توهین به کادر مدرسه گفت: دختر من این‌قدر خوبه که مدیر و معاون و معلمای سال قبلش هنوز باهام در ارتباطن و... بعد از پایان این ماجرا، مادر و دختر داشتند با هم حرف می‌زدند، دختر رو به مامانش گفت: بس کن دیگه دهنتو ببند!

واقعاً خیلی خوب دختر را تربیت کرده بود!

چند سال پیش برای دوست نزدیکی مشکلی پیش آمد و می‌بایست می‌رفت زندان. خیلی تلاش کردم تا رضایت بگیرم، ولی نشد. چون به دوستم قول داده بودم که نمی‌گذارم برود زندان و به دلیل بی‌تفاوتی خانواده‌اش مجبور شدم خودم برای آزادی‌اش سند بگذارم.

اما طولی نکشید که دلیل بی‌تفاوتی خانواده‌اش را فهمیدم! دوستم شبانه غیبت زد. بعد از سه سال دوندگی و پیگیری و صرف هزینه توانستم ردش را بزنم و شهر محل سکونت و نشانی‌اش را پیدا کنم. بعد از چند روز تعقیب و کمین توی سرما، بالاخره در موقعیت دلخواهم قرار گرفت. گرفتیمش و بعد از ابراز محبتی سخت و جبران محبتش، تحویلش دادم. مدتی بعد هم سند آزاد شد و ملکم را فروختم.

تجربه‌ای سخت و دردناک، اما ارزشمند و آموزنده بود! ●

وقتی خوب شد برامون نقاشی میکشه

چند قصه شیرین

انتخاب‌هایی از فضای مجازی

■ زوجه جوان، مستأجر مامانم هستند. تازه بچه‌دار شده‌اند. مرد خانه دو شیفت کار می‌کند. مادرم به او گفته «هدیه تولد بچت تا فروردین اجاره نده». می‌گوید «چون داره برا زندگی و زن و بچش تلاش میکنه، گفتم یکم خوشحال بشه».

■ آقای مریض من است که قبلاً اعتیاد سنگین داشته و الان ترک کرده است. می‌آید پیش من تا دندان‌هایش را بکشم.

خانمش هربار همراهش می‌آید. خیلی هوایش را دارد و کلی نازش را می‌کشد.

امروز سفره دلش را باز کرد و گفت: شوهرم ده سال معتاد بود. من یک‌تنه کار کردم. یک روز خودش بهم گفت «تجارت‌م بده و نرو از پیشم».

من هم گفتم: کمکت می‌کنم خلاص شی. الان پنج‌ساله که پاک‌پاکه. من زندگیمو خیلی دوست دارم، بابای بچه‌هامه، حتی تو اوج اعتیادش هم آدم بدی نبود. بهم بی‌احترامی نکرد. منم موندم پاش و الان می‌خوام بریم دندوناشو ایمپلنت کنیم.

■ اینترن قلب اطفال بودم. یک شیرخوار با مشکل قلبی بستری بود. مادر، پرونده بهزیستی دستش بود. از او درباره کودک سؤال کردم.

گفت: به سرپرستی گرفتم. گفتم: قبل گرفتن متوجه بیماریش نبودین؟! گفت: چرا خودمون خواستیم این بچه‌رو به سرپرستی بگیریم و درمانش کنیم. چقدر قلب بزرگی داشتند!

■ امروز مکانیک ماشین در عین کاربلدی، مبلغ دستمزد را نصف دیگران گفت.

وقتی هم گفتم کم نمی‌گیری؟! جواب داد: در همین حد بیشتر کار نداشت. در هیاهوی این دنیای بدذات، صداقت را به من یادآوری کرد.



■ مجرد که بودم خانه‌مان وقتی یکی از وسایل بابا گم می‌شد، اگر در عرض ۳۰ ثانیه پیدا نمی‌شد، شروع می‌کرد به داد و بیداد کردن و ما از ترس، سریع می‌گشتیم تا پیدایش کنیم.

امروز شوهرم رفت و چند ثانیه بعد آمد تو و گفت: سویچ و دسته کلیدم نیست. سریع از جایم پریدم که سر بچرخانم و پیدایش کنم.

برگشت به من گفت: تو کارتو بکن. استرس بگیر. من خودم پیداش می‌کنم.

چقدر تو خوبی مرد! چقدر قراره بابای خوبی باشی برای بچه‌هامون.

■ پیرمردی برای برق‌کاری آمده بود محل کارمان. کارش طول کشید. برای ناهار کوبیده برایش گرفتیم. غذا را گذاشت در کیفش.

گفتیم بیا بشین بخور، از صبح کار کردی صبحونه هم که نخوردی!

گفت: پسرم کباب دوس داره می‌برم برای اون...

■ دختر چهارساله‌ای را که به خاطر سوختگی، انگشتانش بهم چسبیده بود، به اتاق عمل بردیم.

انگشتانش را آزاد کردیم. بعد هم بازسازی و ترمیم انجام شد.

از چند روز دیگر زندگی برایش قشنگ‌تر می‌شود.

به ما گفت: وقتی خوب شد برامون نقاشی میکشه...

■ مثل همیشه در مترو کتاب می‌خواندم. به ایستگاه رسید و پیاده شدم. آقای از پشت سر صدایم کرد و گفت: می‌خواستم یه سلامی بهتون بکنم و ازتون بابت این‌که کتاب می‌خونید تشکر کنم!

خندیدم و تشکر کردم.

موقع خداحافظی گفتیم: روز خوبی داشته باشید.

گفت: روز از این بهتر که یه آقای رو با کتاب دیدم!

■ بابا بزرگم دو سال پیش فوت کرد. الان هزار چندگاهی پول کمی مثلاً پنج میلیون در فلان حساب یا چهار میلیون تومان دست فلانی از او پیدا می‌شود که نه ارزش دارد تقسیمش کنیم و نه به کار دیگری می‌آید. توافق کرده‌ایم هر وقت پولی این‌جوری پیدا شد، جمعه‌اش کل خانواده جمع می‌شویم خانه بابا بزرگ و با آن پول، به یادش کباب می‌گیریم و می‌خوریم.

■ دخترچه‌ای در قم موقع بازی، سمک از گوشش می‌افتد و از بین می‌رود.

برای خرید سمک جدید شصت میلیون تومان نیاز داشت و این‌ها خانواده بسیار فقیری بودند.

چند نفر پولی جمع کردند. در همین حین، این‌ها می‌روند پیش دکتر، خود دکتر، مرام می‌گذارد و از جیب خودش سمک را تهیه می‌کند. حالا آن خانواده پول را پس آورده‌اند.

مادر دختر می‌گوید: مردم این پولو برا سمک داده بودن، نه برای خورد و خوراک و لباس. شاید راضی نباشند مصرف دیگری بشه...

مملکت غریبه، توش این‌جور آدم‌هایی داریم، چایی دبش و رفقایشان را هم داریم!

■ چند سال پیش به زوجی جوان، پنج‌تا سکه قرض دادم. تورم و گرانی نگذاشت سکه‌ها را پس بدهند.

حالا بعد از چند سال گفتند با هم برویم بازار برای سکه بخریم.

من هم به آن سکه‌ها نیاز دارم و هم می‌دانم چقدر برایشان سخت است. دو سکه تخفیف دادم، ولی باز هم دلم سنگین است!

طلبکار بودن، همیشه حس خوبی ندارد. ●

برای ورود سریع به صفحه
مسابقه اسکن کنید



شیوه شرکت در مسابقه

- برای ارسال پاسخنامه خود به بخش «مسابقات» سایت شمیم به نشانی www.shamiim.ir قسمت «مسابقه مجله آشنا» مراجعه کنید و فقط با درج شماره تلفن همراه خود، پاسخنامه را برای ما تکمیل فرمایید.
- توجه داشته باشید که از این پس، پاسخهای ارسال شده به سامانه پیامکی تصحیح نخواهد شد.
- مهلت ارسال پاسخنامه از طریق سایت شمیم تا ۱۵ اسفندماه ۱۴۰۴ است.
- به ۳۰ نفر از برگزیدگان به قید قرعه جوایز ارزنده‌ای اهدا خواهد شد.

(ب) آخرین گروندگان به حضرت در مدینه است.

(ج) هر دو گزینه درست است.

۱۵. محل اقامت حضرت حجت (ع) در زمان غیبت کبری کجاست؟

(الف) جزیره خضراء

(ب) بیش‌تر در عراق و شهر مکه

(ج) در مکان خاصی استقرار دائم ندارند.

۱۶. از احتمالات در قیام با شمشیر حضرت صاحب‌الزمان (ع)؟

(الف) شمشیر کنایه با قیام با اسلحه است.

(ب) مصداق آن، همان شمشیر یعنی ابزار جنگی قدیمی است.

(ج) هر دو گزینه درست است.

۱۷. بهتر از نشستن و غصه خوردن است

(الف) خوابیدن و بی‌خیالی

(ب) جنگیدن و باختن

(ج) برخاستن و دوباره شروع کردن

۱۸. عشق ورزیدن به کسی که دوست ندارد شیه چیست؟

(الف) بغل کردن کاکتوس

(ب) بوسیدن مار

(ج) جوبیدن سنگ

۱۹. با چنین آدمی رفاقت کن

(الف) که بی‌ریا و باصفا باشد.

(ب) تربیت مادر آدمش کرده باشد.

(ج) اصالت و صداقت را با هم داشته باشد.

۲۰. از ماجرای قرض پنج سکه طلا به زوج جوان فهمیدیم

(الف) عشق همیشه جاری است.

(ب) رفاقت هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود.

(ج) طلبکار بودن، همیشه حس خوبی ندارد.

والدینش عوض کنید.

(ج) تمایز نایافتگی از والدین، خطرناک است.

۸. از دلایل تشنج میان عروس و مادرشوهر است

(الف) حس من بیشتر دوستش دارم!

(ب) نمی‌تواند طرف مقابل را از نقشش جدا کنند.

(ج) نیاموختن آگاهی‌های ارتباطی

۹. از مشکلات شخصیتی همسران است

(الف) نداشتن مهارت ابراز وجود

(ب) تمامیت‌خواهی در روابط

(ج) هر دو گزینه

۱۰. باعث فزونی داریی، دور شدن بلا و آسان شدن حسابرسی در قیامت است

(الف) صلح‌رحم

(ب) احترام به والدین

(ج) صدقه اول و آخر روز

۱۱. در همه حال از این غذاها پرهیز کنیم

(الف) فست‌فودی

(ب) پرچرب، پرشور و پرشیرین

(ج) فربزی

۱۲. قانون مهم نصیحت کردن

(الف) کوتاه، مفید

(ب) مشفقانه، آموزنده

(ج) مستقیم و صریح

۱۳. ناکامان جوان‌مرده‌ها نیستند بلکه...

(الف) زراندوزان بخیل‌اند.

(ب) بی‌نصیبان از یاری امام‌اند.

(ج) پیران بی‌معرفت‌اند.

۱۴. از احتمال‌ها در عدد ۳۱۳ یار امام است

(الف) عدد فرماندهان و یاران خاص است.

۱. طبق این آیه، بهتر است قبل از نماز لحظه‌ای

به یاد خدا باشیم

(الف) بقره آیه ۲۵۵

(ب) حدید آیه ۴

(ج) اعلی آیه ۱۵

۲. روز آشکار شدن رازهاست

(الف) یوم یفر المرء...

(ب) یوم تبلی السرائر

(ج) یوم ينظر المرء...

۳. درسی نهفته در آیات ۴۴ سوره شعراء و ۸۲ سوره ص

(الف) حسد، کر و کور می‌کند!

(ب) شرک بزرگترین گناه است.

(ج) از خدا عاقبت به‌خیری بخواهیم.

۴. به عشق‌پازی حضرت موسی (ع) با خداوند متعال اشاره می‌کند

(الف) آیات ۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین

(ب) آیات ۸۳ و ۸۴ سوره طه

(ج) آیات ۶۸ و ۶۹ سوره انبیاء

۵. ... با ... خویشاوندی دیرینه دارد

(الف) دروغ، رسوایی

(ب) عشق، آزار

(ج) مهر، آسمان

۶. این پرنده به چیزهای براق و زینتی علاقه دارد

(الف) کلاغ

(ب) طوطی

(ج) جغد

۷. کدام گزینه غلط است؟

(الف) فرزندان عقیایدش را درباره پدربزرگ و مادربرگش از شما می‌گیرد.

(ب) سعی کنید فکر همسران را درباره

اسامی برندگان با هشتک #برندگان_مسابقه در کانال‌های ما در شبکه‌های اجتماعی زیر درج می‌شود و علاقه‌مندان می‌توانند افزون بر استفاده از گزیده مطالب مجله آشنا در این رسانه، از مطالب بسیار مفید دیگری هم بهره‌مند شوند.

@shamimeashena

انتظار

مهدی مردانی

غروب جمعه در این رهگذر چه می‌خواهم؟

به غیر آمدنت از سفر چه می‌خواهم؟

برای دادن حاجت می‌آیی و خوب است

ولی از آمدنت خوب‌تر چه می‌خواهم؟

گمان نکن که سکوت مرا نخواستن است

ببین گرفته‌زبانم اگر چه می‌خواهم

که دوستت دارم را برات گریه کنم

زبان که نیست، به جز چشم‌تر چه می‌خواهم؟

تو آرزوی منی این بلندپروازی است؟

که تو به من برسی، من به هر چه می‌خواهم

هنوز که نرسیدی پی چه می‌گردم؟

هنوز در نزدی پشت در چه می‌خواهم؟

دگر حواس برایم نمانده از شوق

غروب جمعه از این رهگذر چه می‌خواهم؟





این خانه مشظ هرمدفاطمه است

سایت شمیم: www.shamiim.ir :: کانال شمیم آشنا در پیامرسان های اجتماعی:



@shamimeashena